

بیجه‌ها بتتری



• سال دوازدهم • آذر ۱۳۰۲ • شماره ۱۴۱
ماهینامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



در ماه آذر بخوانید

- ۲ ادب همسایه‌داری
- ۵ وصیت مادر
- ۸ شب یلدا
- ۹ سوراخ موش
- ۱۰ دعای مستجاب شده!
- ۱۱ فرشته‌ی تشنه
- ۱۳ کیف نجات
- ۱۸ چوپان بی‌مزد
- ۱۹ غذای گیاهان
- ۲۰ جای خالی نمکدان!
- ۲۱ گربه‌ها
- ۲۳ سرزمین‌های سبز و بیابان
- ۲۴ شهرهای دیدنی
- ۲۶ کلمه‌ی طلایی
- ۲۷ چیستان

ادب همسایه‌داری

قرار بود در مدرسه‌ی ما مراسمی به مناسبت شهادت حضرت زهرا(س) برگزار شود. هر یک از کلاس‌ها مسئولیت یکی از بخش‌های مراسم را بر عهده گرفتند. کلاس ما هم مسئول تهیه مقاله‌ی کوتاه در معرفی دختر معصوم پیامبر اکرم(ﷺ) شد. نماینده‌ی کلاس، چند نفر از بچه‌ها را که انشاهای خوبی می‌نویسند، انتخاب کرد و گفت: «بچه‌ها! اگر موافق باشید، هر کدام از شما یک مقاله‌ی کوتاه بنویسد و بعد، با نظر همه‌ی بچه‌های کلاس، بهترین آن‌ها را برای مراسم انتخاب کنیم.» همه موافقت کردند.

من هم عضو این گروه شدم. در راه برگشت به خانه، فکر می‌کردم که چه ویژگی از صدها ویژگی وجود مبارک خانم

حضرت زهرا(س) را برای مقاله انتخاب کنم. وقتی به خانه رسیدم و حتی زمان خوردن ناهار، ساکت بودم. ظاهراً من بچه‌ی خیلی شلوغی هستم زیرا تک تک اعضای خانواده، به سراغم آمدند و علت سکوتم را پرسیدند. وقتی می‌گفتم مشکلی نیست، کسی باور نمی‌کرد. می‌خواستم نوشتن را شروع کنم اما نمی‌دانستم چه موضوعی را انتخاب کنم.

یک لحظه سرم را بلند کردم و دیدم مامان کنارم نشسته و با دقت به من نگاه می‌کند و منتظر است خودم صحبت را شروع کنم. گفتم: «مامان جان، باور کنید مشکلی ندارم! قرار است یک مقاله در باره‌ی حضرت فاطمه(س) بنویسم ولی نمی‌دانم چه موضوعی از زندگی ایشان را بیان کنم!» مامان دستم را گرفت و گفت: «می‌خواهی کمکت کنم؟» گفتم: «البته!»

مامان گفت: «بگذار یک قصه‌ی کوچولو برایت تعریف کنم تا خودت راه را پیدا کنی! یک روز که حضرت زهرا(س) پس از نمازشان دعا کردند، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) از آن حضرت پرسیدند که چرا بیشتر از خانواده، برای همسایگان دعا می‌کنند؟ این مادر مهربان چنین پاسخ داد که اول همسایه و بعد خانواده!»

نگذاشتم صحبت مامان تمام شود! بلند شدم، دستانم را دور گردنش حلقه کردم و صورتش را غرق بوسه کردم و گفتم: «مامان، شما بسیار دانا و مهربانی! خیلی خیلی دوستت دارم!» مامان خندید و گفت: «عزیزم! من هم شما را خیلی دوست دارم و آرزویم موفقیت شما است!»

در روز مراسم، مقاله‌ی من با نام «ادب همسایه‌داری»، یکی از

بخش‌های مورد توجه حاضران بود که البته من هم سعی کردم حق
مامان عزیزم را ادا کنم و در پایان مقاله گفتم: «این مقاله در
باره‌ی بهترین مادر دنیا را با راهنمایی مادر دوست‌داشتنی خودم
نوشته‌ام. خداوندا! سایه‌ی مادران فداکار ایرانی را بر سر
فرزندان‌شان پایدار نگاه‌دار!»

[[قاصدک]]

وصیت مادر

یه روز گل پیامبر

نشسته بود تو خانه

که دشمنان اسلام

یه لشکر بیگانه

به سوی خانه‌ی او

شدند همه روانه

تو دست شون فقط بود
شمشیر و تازیانه
زهرا (س) شنید صدایی
صدای دربِ خانه
لرزید دلِ عزیزش
یه ترسِ مادرانه
یکی از اون آدم‌ها
با خشم و وحشیانه
در را شکست و سوزاند
آتش گرفت زبانه
لگد به در چو کوبید
میخی ز در کمانه

کرد و به پهلویش خورد
کشید دردی مادرانه
محسن به آسمانها
شد سوی حق روانه
آن شب کنار مولا
بنشست و خالصانه
وصیتش را فرمود
به مولا محرمانه
امشب دعا کنم من
درد و دلی شبانه
گفتم مرا علی جان
غسلم نما شبانه

مرا به خاک بسیار

جانم تو مخفیانه

از جایگاه قبرم

مده به کسی نشانه

شب یلدا

شب یلدا شده باز

بچه‌ها! خبر، خبر

ننه سرما دوباره

برمی‌گرده از سفر

روسریش، ابر سفید

رو موهایش برف سفید

کلاغه تا اونو دید

«علیرضا قاسمی»

از روی شاخه پرید
بابا امشب خریده
آجیل و یه هندونه
مامان مهربونم
فال حافظ می خونه
ننه جون کنار من
می شینه، قصه می گه
سه ماهی مهمون ماست
می ره تا سال دیگه
سوراخ موش
تو دیوار خونه هست
سوراخ هایی کوچولو

«زهره سوادیان»

می گم مامان جون، اینجاست
خونه‌ی دیو و لولو
اما خودم می دونم
اون تو، یه موشِ ریزه
هرچی می گم به مامان
براش غذا بریزه
مامان منو می بوسه
می خنده ریزه ریزه
می گه سوراخ موش کجاست؟
اسم اینا پریزه

[[طیبه رضوانی]]

دعای مستجاب شده!

گاوچرانی هنگام چراندن گاوها، گوساله‌اش را در مرغزار گم

کرد. او نذر کرد که اگر دزد گوساله‌اش را بیابد، بزغاله‌ای برای خدا قربانی کند. وقتی برای یافتن گوساله قدم به جنگل گذاشت، شیر را مشغول خوردن گوساله دید.

مرد، وحشت‌زده دست‌هایش را به‌سوی آسمان بلند کرد و نالید: «ای خدا! نذر کرده بودم اگر دزد گوساله‌ام را بیابم، بزغاله‌ای قربانی کنم. اکنون نذر می‌کنم اگر از چنگال دزد گوساله، جان سالم به در ببرم؛ گاو نری برایت قربانی کنم!»

انسان‌ها هنگام مواجه شدن با یک بلا، برای چیزی دست به دعا برمی‌دارند که وقتی به آن می‌رسند، آرزو می‌کنند هرچه زودتر از شرش خلاص شوند.

«حسین ابراهیمی [الوند]»

فرشته‌ی تشنه

پیرزنی بود که دختر بد قیافه و بد اخلاق خود را دوست داشت و

به همان اندازه، از دختر خوانده‌ی زیبا و مهربانش بیزار بود. او انجام سخت‌ترین کارهای خانه را به دختر خوانده‌اش می‌سپرد. دختر بدون هیچ گله و شکایتی، همه‌ی کارها را انجام می‌داد. روزی نامادری، دختر خوانده‌اش را برای آوردن آب فرستاد. دختر وقتی کنار چاه رسید، پیرزنی را دید که آب می‌خواست. این دختر مهربان، ظرف خود را پر از آب کرد و به پیرزن داد. پیرزن که یک فرشته بود، از دخترک خوشش آمد و یک هدیه‌ی شگفت‌انگیز به او داد. وقتی دختر صحبت می‌کرد، از دهانش گل و الماس بیرون می‌ریخت.

نامادری، وقتی آنچه را برای دختر اتفاق افتاده بود شنید، خیلی عصبانی شد و فوری دختر خودش را به‌سوی چاه آب فرستاد تا او هم با همان هدیه به خانه برگردد. دختر به پیرزن که

آب می خواست، تندی کرد و گفت: «به من چه، مگر من کلفت تو هستم؟» فرشته گفت: «حالا که این قدر نامهربانی، من هم به تو هدیه‌ای می‌دهم که لایق توست.» از آن روز، هر وقت دختر نامهربان سخن می‌گفت، از دهانش مار و وزغ بیرون می‌افتاد.»

[[محمد شمس]]

کیف نجات

آن شب قرار بود اعضای خانواده، یک کیف نجات درست کنند. کیف نجات، کیفی بود که وسایل ضروری زمان زلزله را در آن می‌گذاشتند؛ تا اگر خدای نکرده، روزی زلزله آمد، بتوانند کیف نجات را بردارند و به جای امن بروند. آن شب، کار افراد خانواده زیاد بود و باعث شد همه فراموش کنند که باید کیف نجات را پر کنند.

نیمه‌های شب کوله‌پشتی، همه‌ی وسایل را از خواب بیدار کرد.
جعبه‌ی کمک‌های اولیه، چشم‌هایش را مالید و پرسید: «چی شده؟
زلزله آمده؟» کوله‌پشتی گفت: «نه، خدا را شکر. قرار بود امشب
از ما یک کیف نجات درست کنند.» نخ و سوزن که خواب‌آلود بود،
گفت: «خوب که چی؟» کوله‌پشتی گفت: «خوب یادشان رفته! الآن
هم همه خوابیدند. بیاید خودمان دست به کار بشویم.» سوت
گفت: «قراره چه کار کنیم؟» کوله‌پشتی جواب داد: «هیچی، همه
بیاید توی من جمع شوید. وقتی همه با هم باشیم، می‌شویم کیف
نجات. موافقید؟»

بقیه‌ی وسایل که از خواب بیدار شده بودند، با هم گفتند: «باشه،
حرفی نداریم.» جعبه‌ی کمک‌های اولیه، جلو آمد و خواست برود
داخل کوله‌پشتی. کوله‌نگاهی به او کرد و گفت: «صبر کن، داخل

خودت را دیدی؟ همه چیز را با خودت آوردی؟» جعبه نگاهی به داخل خودش انداخت و گفت: «بچه‌ها، همه هستید؟» از داخل جعبه، این صدا آمد: «بله، همه حاضریم.» جعبه که خیالش از وجود چسب زخم، باند استریل، گاز استریل، قرص‌ها، پمادها، ضدعفونی کننده، دستمال، پنبه و صابون راحت شده بود؛ راه افتاد و رفت داخل کوله‌پشتی و یک گوشه نشست.

بعد نوبت رسید به چراغ‌قوه. او تا خواست داخل کوله شود، کوله گفت: «ببینم، باتری‌های یدک را با خودت آوردی؟» چراغ، باتری‌های توی دستش را به کوله نشان داد. بعد هم رفت داخل کوله.

سوت و بیلچه، صبر نکردند تا کسی بگوید بروند! زود خودشان را داخل کوله جا کردند. آب معدنی که تا آن وقت ساکت بود،

گفت: «نوبت من شد؟ وزن من سنگین است و اگر بروم روی چیزی، خراب می‌شود. الآن بروم؟» کوله قبول کرد.

حالا نوبت کاغذ و خودکار و سوزن و نخ بود که داخل کوله شوند. رادیو در حالی که نفس نفس می‌زد، خودش را به بقیه رساند و گفت: «مثل اینکه کمی دیر کردم! حالا که آمدم، بروم داخل؟» کوله نگاهی به او کرد و گفت: «برو.»

بسته‌ی خوراکی که تا آن وقت، چیزی نگفته بود؛ جلو رفت و گفت: «فکر کنم نوبت من شده، من بروم؟» کوله گفت: «مطمئنی همه چیز را با خودت آوردی؟» جعبه‌ی خوراکی گفت: «بله. نان، خرما، بیسکویت و کنسرو آوردم. چیز دیگری هم مانده؟» کوله گفت: «نه. این‌ها که گفتم، خوب است. حالا برو!» جعبه‌ی خوراکی برای دوستانش دست تکان داد و داخل کوله رفت.

فقط مانده بود زیرانداز و پوشه‌ی کپی مدارک شناسایی. پوشه‌ی مدارک قدم جلو گذاشت تا وارد کوله شود اما کوله جلویش را گرفت و گفت: «صبر کن! اول بگذار زیرانداز برود چون سنگین‌تر از تو است!» زیرانداز با عجله وارد کوله شد. بعد هم پوشه رفت داخل کوله. حالا همه در جای خودشان قرار گرفته بودند.

صبح، وقتی اعضای خانواده از خواب بیدار شدند، کوله را دیدند که به یک کیف نجات تبدیل شده و پر است از وسایل ضروری برای زمان زلزله. هیچ‌کس نمی‌دانست چه اتفاقی افتاده اما همه‌ی اعضای خانواده، از آماده شدن کیف نجات، خوشحال و راضی بودند.

چوپان بی مزد

بسیاری از چوپانان، خودشان صاحب گله نیستند و در مقابل گرفتن مزد، گوسفندان دیگران را برای چرا به چراگاه می‌برند و از آن‌ها مراقبت می‌کنند. گاهی هم گوسفندان را برای یک فصل کامل، به منطقه‌ی دیگری می‌برند و بعد از پایان فصل، دوباره آن‌ها را به صاحب اصلی‌شان برمی‌گردانند. اگر صاحب گوسفندان، مزد چوپان را به موقع ندهد و از او تشکر نکند، می‌گویند چوپان بی‌مزد.

کاربرد هنگامی که کسی کاری را با زحمت بسیار انجام دهد ولی در مقابل آن، نه مزدی دریافت کند و نه از او سپاسگزاری شود، به کنایه می‌گویند: چوپان بی‌مزد شده است!

«مصطفی رحماندوست»

غذای گیاهان

هیچ فکر کرده‌اید، غذای گیاهان چیست؟ گیاهان بیشتر از هر چیز، به آب نیاز دارند. گیاه بدون آب می‌میرد. گیاهان هم مثل تمام موجودات زنده، به غذا نیاز دارند. ما بیشتر غذاهای خود را با حرارت دادن، آماده‌ی خوردن می‌کنیم. گیاهان هم غذای خود را با کمک نور خورشید، در خاک آماده می‌کنند. غذای گیاهان، از آب و دی‌اکسیدکربن درست می‌شود. گیاهان هم مثل ما نفس می‌کشند.

انسان‌ها و جانوران به اکسیژن هوا و گیاهان به دی‌اکسیدکربن آن نیاز دارند. دی‌اکسیدکربن، یک ماده‌ی شیمیایی است که از راه سوراخ‌های خیلی ریز، وارد برگ می‌شود. آب به وسیله‌ی ریشه‌ها به تنه و ساقه‌ی گیاه کشیده می‌شود و از لوله‌های خیلی

نازک ساقه، بالا می‌رود. این لوله‌ها آب را به برگ‌ها می‌رسانند. برگ یک گیاه، درست مثل یک کارخانه است. در سلول‌های برگ، ماده‌ی سبزی به‌نام «کلروپلاست» وجود دارد. کلروپلاست، آب و دی‌اکسیدکربن را با کمک نور خورشید، به قند و اکسیژن تبدیل می‌کند. گیاه، انرژی و غذای خود را از این قند می‌گیرد و اکسیژن را به هوا پس می‌دهد.

[[سحر شهاب]]

جای خالی نمکدان!

دل خانم نمکدان همیشه شور می‌زد. او می‌ترسید که توی میهمانی‌ها نمک کم بیاورد و آبرویش برود. او دائم بالا و پایین می‌پرید و نمک توی دلش را اندازه می‌گرفت. خانم نمکدان، آن‌قدر حرص می‌خورد که لاغر شد و کلاه روی سرش برایش

گشاد شد.

یک روز، به یک میهمانی بزرگ رفته بود. وقتی می‌خواست برای یکی از بشقاب‌ها نمک بریزد، کلاه از سرش افتاد و همه‌ی نمک‌ها در ظرف غذا ریخت و غذا شورِ شور شد. حالا دیگر دل خانم نمکدان، خالی است چون همه‌ی نمک‌هایش ریخته و دیگر او را توی میهمانی‌ها راه نمی‌دهند.

گربه‌ها

چرا گربه‌ها روی وسایل چوبی و تنه‌ی درختان، پنجه می‌کشند؟ گربه‌ها برای تیز کردن ناخن‌های خود و همچنین برای کوتاه و مرتب نگه‌داشتن ناخن‌هایشان، روی وسایل چوبی، تنه‌ی درختان و حتی دیوار پنجه می‌کشند تا ناخن‌شان بسیار بلند و نامرتب نشود.

چرا گربه‌ها خرخر می‌کنند؟ اکثر مردم فکر می‌کنند، گربه‌ها برای نشان دادن شادی و رضایت، خرخر می‌کنند. خرخر گربه، ربطی به صدای واقعی گربه ندارد؛ زیرا ارتعاش آن بسیار پایین‌تر از ارتعاش تارهای صوتی است.

گربه‌ی مادر، برای صدا زدن بچه‌هایش صدای خرخر درمی‌آورد. بچه گربه‌ها هنگام تولد، قادر به دیدن، شنیدن یا بو کردن نیستند؛ ولی می‌توانند خرخر مادرشان را مانند یک حرکت ارتعاشی حس کنند و برای تغذیه و مراقبت به‌سوی او بروند. خرخر گربه‌ی مادر پس از آنکه بچه‌هایش از شیر او تغذیه کردند، متوقف می‌شود. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که خرخر گربه، وسیله‌ای برای جلب توجه است. به این ترتیب، گربه با خرخر کردن، یادآوری می‌کند که در کنارتان است تا نوازشش کنید.

«پریسا همایون‌روز»

سرزمین‌های سبز و بیابان

چرا سرزمین‌های سبز، به بیابان تبدیل می‌شوند؟ یکی از دلایل این مشکل، چرای بیش از اندازه‌ی دام‌ها است. ریشه‌ی گیاهان، خاک را نگه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد که باد، خاک‌ها را با خود ببرد. هنگامی که انسان‌ها بیش از اندازه، دام‌ها را در حاشیه‌ی بیابان‌ها به چرا ببرند؛ دام‌ها همه‌ی گیاهان را می‌خورند و خاک، برهنه و بدون محافظ می‌شود. به این ترتیب، زمین‌های سرسبز و حاصلخیز، به‌صورت بیابان درمی‌آیند. اگر شرایط آب و هوایی تغییر کند و بارش باران کم شود، بیابان‌ها گسترش می‌یابند.

آیا می‌توان بیابان‌ها را به سرزمین‌های سبز تبدیل کرد؟ یکی از راه‌های آباد کردن بیابان‌ها، آبیاری کردن آنهاست. در

بعضی مناطق آفریقای شمالی، به کمک آبپاش‌های چرخانِ بسیار بزرگ، زمین‌های ماسه را به مزارع دایره مانند، تبدیل کرده‌اند. در بعضی مناطق عربستان سعودی، پس مانده‌های پالایش نفت را روی تپه‌های شنی می‌پاشند. این مخلوط گل آلود، آب را در خود نگه می‌دارد و گیاهان در آن رشد می‌کنند.

«امیر صالحی طالقانی»

شهرهای دیدنی

در استان چهارمحال و بختیاری، شهرهای زیبا و دارای دیدنی‌های زیادی وجود دارد:

بُروجن شهرستان بروجن به دلیل داشتن دیدنی‌های فراوان، یکی از قطب‌های گردشگری استان چهارمحال و بختیاری شده است. در این شهرستان، می‌توانید از باغ آورگان، تالاب چغاخور،

بقعه‌ی امامزاده حمزه‌علی و نقش‌های سنگی برجسته‌ی سولک دیدن کنید. بروجن، زادگاه داراب افسر بختیاری شاعر معروف، آیت‌ا... حکیم و جهانگیر خان قشقایی است.

لردگان اگر به لردگان یا لردگاه سفر کردید، از چشمه‌ی «برم»، آبشار آتشگاه، گردشگاه پروز، بقعه‌ی امامزاده شهسوار، پل بارز و جنگل‌های بلوط دیدن کنید.

شلمزار شهر شلمزار، مرکز شهرستان کیار، به دلیل ارتفاع بیش از ۲ هزار متر از سطح دریا، مستعدترین منطقه برای ورزش‌های انفرادی به ویژه دو و میدانی است. قلعه‌ی شلمزار، حمام زیرده و گرگعلی، از دیدنی‌های این شهر است.

«دکتر مهدی چوبینه کورش امیری‌نیا»

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی آبان، «کاغذ» بود با این کلمه‌ها: کتلت، ارزان، غول، ذره‌بین.

کلمه‌ی طلایی ماه آذر، یکی از القاب سرور بانوان جهان (س) است. اگر می‌خواهید این لقب را پیدا کنید، به این پرسش‌ها با دقت پاسخ دهید:

۱. مجموع حروف تشکیل دهنده‌ی یک زبان است.
۲. شهری که مرقد مطهر امیرمؤمنان (Σ) در آن قرار دارد.
۳. متضاد گرما است.
۴. وقتی به وجود می‌آید که درجه‌ی حرارت آب، به صفر برسد.
۵. پیامبر قوم عاد.

چیستان

* آن چیست که نه جسم دارد و نه وزن ولی اگر نگاهش نداریم، می‌شکند؟

* آن کدام حیوان است که اگر برعکسش کنیم، قرمز می‌شود؟

* آن کدام گیاه است که سه حرف اولش، یک خزنده است و سه

حرف بعدی آن، یکی از مواد اولیه در کار نجاری است؟

* آن چیست که تیغ زیادی دارد اما نه ریشه دارد نه ساقه و نه برگ؟

* آن کدام کشور آسیایی است که در پیشانی دیده می‌شود؟

* کدام شهر ایران است که اگر حرف اولش را برداریم، یک شکل

هندسی می‌شود؟

*** آن کدام جانور است که اگر حرف وسط اسمش را برداریم، یک**

عدد یک رقمی می‌شود؟

پاسخ چیستان‌های آبان

فک و فُک، سارا، اندیمشک، سیب، زمان، قزوین وین

(پایتخت‌اتریش) و جهرم رم (پایتخت ایتالیا)، چشم و سوزن.



Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.Box 17775/318 Teh.Iran
Fax: +9821 33103466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamra.ir

کتاب: بویا، تهران- خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۳۸
تلفون: ۳۳۱۰۳۳۳۸ / ۳۳۵۱ ۱۸۸۶-۳
تلفکس: ۳۳۱۰۳۳۳۳ تهران / ۳۰۷۰۳۳۳۸ +۹۱۲

ایران جلد، وحید تاجری

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مدیر: انوشیروان و مدیر مسئول: نسرین اقبایی
امور فنی: حسین یوسفی فرزند کادی
ویراستار: سید محمد حسینی

نشانی: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۵۰/۳۳۸